

تبدیل فلسفه دین مسیحی به نوعی الهیات

امیرمحمد امامی، پژوهشگر فلسفه دین گفت: بسیاری از مباحثی که در فلسفه دین مطرح می‌شود تحت تأثیر دین مسیحیت است ...



امیرمحمد امامی، پژوهشگر فلسفه دین گفت: بسیاری از مباحثی که در فلسفه دین مطرح می‌شود تحت تأثیر دین مسیحیت است اما در ادیان شرقی، نگاه‌های کاملاً متفاوتی وجود دارد. این مسائل سبب شده که فلسفه دین مسیحی، هم در موضوع و هم روش تبدیل به نوعی از الهیات شود.

امیرمحمد امامی

به گزارش خبرنگار ایکن، دهمین همایش «فلسفه دین معاصر» با محوریت «فلسفه دین و افق‌های پیش رو» امروز دوشنبه ۲۳ خردادماه در دانشگاه خوارزمی برگزار شد. امیرمحمد امامی، پژوهشگر فلسفه دین در این همایش به سخنرانی پرداخت که در ادامه می‌خوانید؛

هنگامی که سراغ مطالعه فلسفه دین می‌رویم و کتاب‌های موجود در این زمینه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم نکته‌ای که در همه این کتاب‌ها مشترک است این است که فلسفه دین با الهیات تمایز دارد و یکی از تمایزها این است که فلسفه دین، به بررسی یک دین خاص با مفروض دانستن مسائل اعتقادی آن دین خاص نمی‌پردازد بلکه همه ادیان را مورد بررسی قرار می‌دهد اما وقتی بررسی دقیق‌تر داشته باشیم متوجه می‌شویم پیوندی جدی و عمیق با باورها و آموزه‌های مسیحی و مخصوصاً الهیات مسیحی وجود دارد.

از ابتدا که وارد مباحث فلسفه دین می‌شویم تصویری از خداوند به عنوان موضوع اصلی ارائه می‌شود. خدایی که در فلسفه دین تصویر شده یک خدای واحد است و خیلی روشن، اوصافی که برای این خدا تصویر می‌شود تحت تأثیر آن تلقی است که در دین مسیحیت از خدا وجود دارد؛ از جمله اینکه خداوند عالم مطلق و خیرخواه مطلق است.

مباحث اصلی در فلسفه دین مسیحی

اگر سراغ ادیان آسیایی و شرقی برویم تصویری دیگر از خداوند دارند که در فلسفه دین مسیحی چنین تلقی‌هایی از خداوند مورد توجه قرار نگرفته است. وقتی هم بحث اثبات خدا پیش می‌آید آن براهینی که مورد توجه قرار گرفته نیز براهینی همانند پنج برهان آکوئیناس هستند که در سنت مسیحی مورد توجه هستند.

مسئله دیگر مسئله شر است که در فلسفه دین محوریت زیادی دارد و بحث‌های مفصلی درباره آن شده است و در اینجا هم تحت تأثیر تعالیم مسیحیت معتقد است که خداوند خیر مطلق است و هیچ شری را برای بشر نمی‌خواهد اما اگر به کلام اسلامی بپردازیم شاید نگاه متفاوتی به پدیده شر داشته باشد. مسئله دیگر در فلسفه دین، زندگی پس از مرگ است که بسیاری از مباحثی که در اینجا مطرح می‌شود نیز تحت تأثیر دین مسیحیت است اما در ادیان شرقی کاملاً تلقی متفاوتی از زندگی پس از مرگ و اتفاقات پس از آن وجود دارد. مسئله دیگر عقل و ایمان است که ریشه جدی در نزاع‌های الهیاتی در مسیحیت دارد.

این مسائل سبب شده که فلسفه دین کم‌کم، هم در موضوع و هم روش تبدیل به نوعی از الهیات شود و در نتیجه زاویه نگاه آن به مسائل، محدود شود و همین امر، ادبیات موجود در فلسفه دین را نیز محدود کند و به همین دلیل در فلسفه دین توجه چندانی به ادیان دیگر صورت نمی‌گیرد. از سوی دیگر این باعث تضعیف فلسفه دین می‌شود و فلسفه دین در خدمت الهیات قرار گیرد و مواردی را از باورهای دینی ارائه دهد که سازگار با متون مقدس مسیحی باشد و در نتیجه تعارض فلسفه و الهیات از بین می‌رود در حالی که قرار نیست فلسفه چنین پیش‌فرض‌هایی را نسبت به متون مقدس یک دین خاص داشته باشد.

فلسفه دین را به شکل عام در نظر بگیریم

اگر بخواهیم این مشکل را برطرف کنیم باید از این فضای الهیاتی مسیحی فاصله گرفته و فلسفه دین را عام‌تر در نظر گرفته و درباره ادیان دیگر پژوهش کرده و با آنها آشنا شویم و این سبب می‌شود از حوزه الهیاتی جدلی نیز فاصله بگیریم. شخصی به نام یوجین ناگاساوا به صورت جدی در زمینه فلسفه دین کار کرده و کتابی با عنوان «مفاهیم بدیل از خداوند» دارد و می‌خواهد تلقی‌های مسیحی باورانه از خداوند را به چالش کشیده و دیدگاه‌های دیگر را نیز مورد توجه قرار دهد. وی معتقد است صحنه فلسفه دین تبدیل به صحنه نزاع خداپاواران مسیحی و خداپاواران مسیحی شده و دیگر ادیان در آن مورد توجه نیست.

وی می‌گوید اینکه فلسفه دین مسیحی داشته باشیم مشکلی نیست اما باید به سمت فلسفه دین جهانی برویم که مسائل فلسفی را از نگاه ادیان مختلف مورد توجه قرار می‌دهد. وی در دانشگاه بیرمنگام، همین پروژه فلسفه دین جهانی را راه‌اندازی کرده و رویدادهای مختلفی در این راستا برگزار می‌کند چراکه معتقد است باید در فلسفه دین از بینش‌ها و سنت‌های مختلف برای حل مسائل استفاده کنیم و نوعی هم‌افزایی بین ادیان و مذاهب مختلف شکل بگیرد اما در عین حال این ادیان و مذاهب

هویت خود را حفظ می کنند.

تفاوت های فلسفه دین و علم کلام

همچنین سیدعلی محمد موسوی، پژوهشگر فلسفه در این نشست با موضوع «چرایی نیاز به فلسفه دین با وجود علم کلام اسلامی» به سخنرانی پرداخت که گزیده آن را در ادامه می خوانید؛

سؤالی که بنده مطرح کرده ام این است؛ با توجه به برخی از تعاریف که از فلسفه دین وجود دارد و آن را تبیین فلسفی باورهای دینی و دفاع عقلانی از آن می دانند اگر قرار است فلسفه دین، از باورهای دینی، دفاع عقلانی کند پس علم کلام اسلامی چه کارایی دارد؟ چراکه اساساً رسالت علم کلام نیز دفاع از آموزه های دینی با براهین عقلی و استدلالی است و متکلمان ما پیش از آنکه علم فلسفه دین تأسیس شود چنین کاری را مخصوصاً در کشور خودمان انجام می دادند.

نکته بعدی این است که در علم کلام، وحی اصل و اساس است و به همین دلیل هرچیزی را که معارض وحی ببینیم بلافاصله کنار می گذاریم اما فیلسوف دین، به عنوان یک ناظر بیرونی چنین نگاهی ندارد چون غایت فلسفه، دفاع از حقیقت و کشف آن است. فلسفه دین رویکرد عام به ادیان دارد اما کلام به دین خاصی همانند مسیحیت یا اسلام و .. می پردازد. البته معتقدم فلسفه دین و علم کلام می توانند منجر به توسعه همدیگر هم بشوند چراکه مباحث فلسفه دین منجر به ایجاد برخی شباهت می شود و متکلمان می توانند وارد میدان شوند و همین به رشد علم کلام هم کمک می کند.

باید توجه داشت فیلسوف دین حتی در صورت دفاع عقلانی از یک دین خاص، اما برخلاف متکلمان به دنبال آموزش و تبلیغ آن نمی رود. معتقدم امروزه با توجه به فضایی که در جامعه ما به وجود آمده، اعتماد دانشجویان و نسل جدید به یک فیلسوف دین به عنوان یک قاضی بیرونی که جوای حقیقت است بیشتر از متکلم است، چون نسل جوان آن را یک قاضی می داند که دنبال حقیقتی همانند وجود خدا یا مسئله شر می گردد و این با نگاه یک متکلم که در ساحت یک مبلغ برای نسل جوان سخن می گوید کاملاً متفاوت است.